

### اختلاف در باره فدک

فدک به فتح فاء و دال بنا به قول یاقوت در معجم البلدان «قریه‌ای بوده نزدیک خیبر که بین آن و مدینه دو روز و به قولی سه روز راه بوده است. این قریه در سال هفتم هجری بدون جنگ بدست مسلمین افتاد و نیمی از آن از غنائم خالصه رسول خدا گشت. در این قریه چشمه‌ای جوشان و نخلستانهای فراوان بود. پیغمبر در زمان حیات خود این ملک را در دست داشت و چون درگذشت به فاطمه رسید. ابوبکر در آغاز خلافت خود با نقل حدیثی از پیغمبر که «نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقه»، یعنی «ما یارو همدم پیغمبر ایم و از خود میراثی باقی نگذاریم، آنچه را که از ما بماند باید به صدقه برسد و در راه خدا صرف شود»، آن باغ را ضبط نموده جزو اموال عمومی مسلمانان اعلام کرد. حضرت فاطمه پس از مطالبه چون از بازستاندن آن مأیوس شد از ابوبکر روی گردانید و تا پایان عمر خود با وی سخن نگفت. چون عباس بن عبدالمطلب نیز از سهم پیغمبر در قلعه خیبر دهوی ارث می‌کرد، برای مطالبه میراث خود به ابوبکر رجوع کرد، وی همان جوابی را که به فاطمه داده بود به او داد. پس از ابوبکر چون عمر به خلافت نشست، به اجتهاد خود می‌خواست آن سرزمینها را به وارثان رسول خدا بازگرداند. عباس دعوی می‌کرد که در میراث پیغمبر شریک است، و بر سر میراث رسول خدا بین علی و عباس اختلاف افتاد. سرانجام برای داوری به عمر رجوع کردند. عمر گفت شما به حال خود بهتر از من آگاهید. فقط وظیفه من آن بود که این املاک را بشما برگردانم. هر طور که می‌خواهید با هم کنار آید. چون این اختلاف حل نشد این املاک همچنان در تصرف دولت اسلام بماند تا اینکه عمر بن عبدالعزیز تنها خلیفه نیکوکار بنی امیه به خلافت نشست. وی به عامل خود در مدینه نوشت که فدک را به فرزندان فاطمه [امام محمد باقر] بازگرداند. ایشان میراث جد خود را تصرف کردند، اما چون یزید بن عبدالملک به خلافت نشست آنرا دیگر باره از ایشان بگرفت. تا روزگار خلافت عبدالله سفاح نخستین خلیفه عباسی فرارسید، و فدک را به حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب بازگردانید، و وی آنرا بین دیگر اولاد علی بن ابیطالب تقسیم کرد. چون منصور به خلافت نشست و سادات حسنی بروی قیام کردند فدک را از ایشان

پس گرفت. پس از وی پسرش مهدی آنرا به صاحبانش بازگردانید. پس از او پسرش موسی الهادی آنرا دیگر باره بازستاند. در روزگار مأمون نمایندگان از طرف فرزندان ابوطالب به خدمت او رسیده و از وی خواستند که قبالة آن ملك را به ایشان بدهد و آنرا بنام ایشان مسجل کند. مأمون سجل و سندی بنوشت و به آنان داد. در این باره دعبل شاعر معروف شیعه گفته است:

اصبح وجه الزمان قد ضحكا      برد مأمون هاشم فدکا

یعنی: چهره زمانه از اینکه مأمون فدک را به بنی هاشم بازگردانید خندان شد. یا قوت می نویسد که درباره فدک اختلاف بسیار است. روایت کرده اند که چون رسول خدا در گذشت فاطمه به نزد ابوبکر آمد و گفت پدرم فدک را برای من میراث گذاشته آنرا به من بازده. ابوبکر گفت آیا برای وراثت خود شاهی داری؟ علی بن ابیطالب شهادت داد. گفت شاهی دیگر لازم است. ام ایمن از کنیزان آزاد کرده رسول خدا شهادت داد. ابوبکر گفت ای دخت رسول خدا میدانی که جز شهادت دو مرد یا يك مرد و دوزن پذیرفته نشود و توبك مرد و يك زن را به شهادت آوردی، و نیز روایت کرده اند که فاطمه به نزد ابوبکر آمد، او را گفت وارث تو که خواهد بود؟ گفت پسر من و خویشانم. پس گفت چرا مرا که دخت رسول خدا هستم وارث او نمیدانی؟ و سهم ما را از خیر و فلك ادا نمیکنی. گفت ای دخت رسول خدا من از پیغمبر شنیدم که می گفت در آمد آندو ملك خرجی و روزی ما در مدت حیات من است، پس هر گاه بمیرم تعلق به مسلمانان دارد.

چون عمر بن عبدالعزیز به خلافت نشست بر منبر رفت و پس از خطبه داستان فدک را شرح داد و گفت رسول خدا در زندگی خود از در آمد این ملك مخارج خود را تأمین می کرد و باقیمانده آنرا در راه ابناء السبیل (مسافران نیازمند) به مصرف می رسانید، و چون فاطمه از او خواست که آن ملك را به وی ببخشد رسول خدا ابا کرد. معاویه آن ملك را به تیول مروان بن حکم در آورد، و مروان آنرا به دو پسر خود عبدالعزیز و عبدالملك بخشید، سپس به من و ولید بن عبدالملك و سلیمان بن عبدالملك رسید. چون ولید و سلیمان به خلافت نشستند از آندو خواستم که سهم خود را به من ببخشند و آنان چنین کردند. حال این ملك از آن

من است ، و اکنون من شما را به شهادت می‌گیرم که فدک را به‌وضع نخستین خود یعنی همانطور که در زمان رسول خدا و ابوبکر و عمر و عثمان و علی بوده است درمی‌آورم و منافع آنرا به فرزندان علی می‌سیارم، تا حق خود را بستانند و ما زاد آنرا در راه اهتداء السبیل خرج کنند.

چون مأمون به خلافت نشست در سال ۲۱۰ هـ آن ملک را به فرزندان فاطمه بازگردانید، و به قثم بن جعفر عامل خود در مدینه نوشت که آن ملک از آن رسول خدا بود، به مستحقانش بازگردان. وی آنرا به محمد بن حسین بن زید بن علی بن حسین، و محمد بن عبدالله بن حسین بن علی بن حسین بن علی بازگردانید.

چون متوکل به خلافت نشست آن ملک را به‌وضع روزگار رسول خدا و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبدالعزیز در آورده<sup>۱</sup>.

مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد که خلیفه منتصر پسر متوکل دیگر بار فدک را مانند زمان مأمون به علویان بازگردانید<sup>۲</sup>.

درمآخذ شیعه آمده است که فدک از آن رسول خدا بود، حضرت فاطمه دعوی میراث آن کرد و ابوبکر از رد آن به‌وی امتناع کرد. چون نوبت به عمر بن عبدالعزیز رسید، وی آنرا به حضرت امام محمد باقر بازگردانید و سندی بدین شرح نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما رد عمر بن عبدالعزیز فاطمة محمد بن علی الباقر فدک»، یعنی «این است آنچه رد کرد و باز داد عمر بن عبدالعزیز به محمد ابن علی باقر که به ظلم گرفته بودند فدک را»<sup>۳</sup>.

### حدیث تفرقه

علمای فرق و ملل و نحل اسلام فرقه‌های آن دین را بنا بر اصل حدیث تفرقه هفتاد و سه فرقه دانسته‌اند. این حدیث به اختلاف روایات سند آن به ابوهریره می‌رسد و به چند وجه به شرح زیر آمده است:

۱- معجم البلدان ج ۳ ص ۸۵۵-۸۵۸.

۲- دائرة المعارف اسلام (ترجمه فرانسه) ج ۲ ص ۷۴۳-۷۴۵ ماده فدک.

۳- الکامل بهائی فی السقیفه طبع بمبئی ص ۲۶۷-۲۷۶، اعیان الشیعه ج ۲

«افتרכת اليهود علی احدى وسبعین فرقه وافتרכת النصارى<sup>۱</sup> : علی اثنتین وسبعین فرقه و تفترق<sup>۲</sup> امتی علی ثلاث وسبعین فرقه»<sup>۳</sup>، یعنی «یهودیان به هفتاد و یک فرقه و نصاری به هفتاد و دو فرقه تفرقه پذیرفتند، و امت من به هفتاد و سه فرقه تفرقه پذیرند»، و نیز از عبدالله بن عمرو بن العاص روایت شده که پیغمبر فرمود: «لبائتین علی امتی ما اتی علی بنی اسرائیل . تفرق بنو اسرائیل علی اثنتین وسبعین ملة، وستفرق امتی علی ثلاث وسبعین ملة ، تزيد علیهم ملة. کلهم فی النار الا واحدة. قالوا یا رسول الله وما ملة لنی تنقلب. قال : ما انا علیه واصحابی»، یعنی «بر امت من همان رود که بر بنی اسرائیل رفت. بدان سان که ایشان به هفتاد و دو فرقه گردیدند، امت من به یک فرقه بیشتر به هفتاد و سه گروه شوند، و همه آنان در دوزخ باشند مگر یک دسته که رستگار گردند. چون از آن حضرت پرسیدند که آن دسته کیانند؟ فرمود آن دسته که من و یارانم بر آنیم» و نیز از قتاده بن مالک بن نضر روایت شده که پیغمبر فرمود: «ان بنی اسرائیل افتרכת علی احدى وسبعین فرقه و ان امتی ستفرق علی اثنتین وسبعین فرقه کلها فی النار الا واحدة وهی الجماعة»، یعنی «همان سان که بنی اسرائیل به هفتاد و یک فرقه گردیدند ، پیروان من به هفتاد و دو گروه شوند، و همه ایشان در دوزخ اند، جز یک گروه و آنان فرقه سنت و جماعت است»<sup>۴</sup>.

عبدالقاهر بغدادی خود را به مفهوم این حدیث مقید کرده و آنرا در آغاز کتاب خویش آورده و اساس تفرقه مسلمین را بر آن قرار داده است، و سعی کرده فرق اسلام را به صورتی متکلفانه و تصنعی به هفتاد و دو فرقه برساند . همین کار را مقریزی و سید شریف جرجانی کرده اند. اما ابن حزم اندلسی در کتاب خود «الفصل فی الملل و الاواء و النحل»<sup>۵</sup> اعتمادی به این تقسیم ساختگی نکرده

۱- «وتفرقت النصارى» الجامع الصغير طبع مصر ج ۱ ص ۴۸.

۲- «وتفرقت امتی» ایضا الجامع الصغير .

۳- در کتاب ونسبتك، المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی ج ۵ ص ۱۳۴ این حدیث، «ان هذه الامة ستفترق... آمده است.

۴- الفرق بین الفرق بغدادی طبع مصر ۱۹۴۸ ص ۹-۱۰

۵- الفصل ابن حزم ج ۲ ص ۸۸ .

و با يك روش منطقی فرق اسلام را بر روی مواضع مورد اختلاف دسته‌بندی کرده است.

از کسانی که استشهاد به این حدیث کرده‌اند، امام محمد غزالی در کتاب «فیصل التفرقة بین الاسلام والزندقه»<sup>۱</sup> است، و در تاویل این حدیث در باره نجات فرق اسلام قائل به تسامح شده می‌نویسد که: «كلها فی الجنة الا الزنادقة»، یعنی «همه آن فرقه‌ها در بهشت‌اند جز زندقان» نخستین کسی که در صحت این حدیث شبهه نموده امام فخرالدین رازی در کتاب تفسیر کبیر خود بنام مفاتیح الغیب<sup>۲</sup> است.

از خاورشناسانی که درباره این حدیث و چگونگی پیدایش آن بحث کرده‌اند، یکی پالگراف<sup>۳</sup> است که گوید این عدد اشاره به هفتاد و دوشاگرد از شاگردان مسیح است که در انجیل مکرر از آنان سخن رفته است. دیگرانشانین شنیدر<sup>۴</sup> خاورشناس آلمانی است که در مجله آلمانی ZDMG ص ۱۴۷ قول هفتاد و يك فرقه شدن یهود را به روایت تورات که موسی هفتاد کس از بنی اسرائیل را برگزید رد کرده است.

سرانجام اسلام‌شناس معروف گلدزیهر است که در کتاب «العقیده والشریعة»<sup>۵</sup> درباره این حدیث بحث کرده و در مجله «تاریخ ادیان»<sup>۶</sup> ادعا نموده که نقل حدیث بدین صورت اشتباه است، و صورت اصلی آن در «صحیح بخاری» (ج ۱ ص ۸) چنین آمده است: «الایمان بضع وسبعون شعبة فافضلها قول لاله الا الله وادناها اماطة الاذی عن الطریق والحیاء شعبة من الايمان»<sup>۷</sup> یعنی «ایمان

۱- فیصل التفرقة ص ۱۵.

۲- مفاتیح الغیب ج ۴ ص ۱۹۳ تفسیر سوره (۹۳، ۲۱).

۳- Palgrave.

۴- Stein Schneider.

۵- Ignaz Goldziher: Vorlesungen Nuder Den Islam.

ترجمه عربی ص ۱۶۷

۶- Revue de L'Histoire des Religions. P. 126.

۷- المعجم المنهر ص ۱۰۹

هفتاد و اند شعبه است که برترین آنها گفتن لا اله الا الله و پائین ترین آنها بر طرف کردن آزار از راه [مردم] است، و شرم شعبه ایست از ایمان. او می گوید که در گذشت روزگار مقصود از کلمه «شعبه» بد فهمیده شده، و حدیث به صورت بالا تحریف پذیرفته است.

این حدیث اگر هم تحریف نشده باشد، ذکر عدد هفتاد در آن دلالت بر بسیاری و مبالغه می باشد و نظایر آن در قرآن و سنت فراوان است. منظور رسول خدا ظاهراً پیش بینی آن بوده که پس از وی مسلمانان به فرق بسیاری تفرقه خواهند پذیرفت.

غالباً فرقه هایی که در کتب فرق و مذاهب اسلامی از جمله آنها الفرق بین الفرق بغدادی آمده، ساختگی و بی اصل است، و پیروان اکثر آن فرق مردمان آزاد فکری بودند که در مقابل عقیده دولتی اشعری که از طرف بنی عباس تأیید میشده مقاومت و ایستادگی می کردند. علمای ظاهری و اشعری کوشیده اند مخالفان خود را تا آنجا که بتوانند به کفر و زندقه منسوب نمایند؛ و نامهای مستهجنی برایشان بگذارند. چنانکه شیعه را رافضه خوانده و پیروان هشام بن حکم را از روی دشمنی از مجسمه شمرده اند.

### اختلاف مسلمین پس از رحلت رسول خدا

تا زمانی که رسول خدا زنده بود مسلمانان اختلافی باهم نداشتند؛ و اگر در احکام و مسائل دینی و امور اجتماعی برایشان شك و شبهه ای پیش می آمد، به آن حضرت رجوع می کردند و رفع اشتباه می نمودند. چون ابوبکر به خلافت نشست عده ای از قبایل بدوی از دادن زکات امتناع کردند. دسته ای نیز به کلی از اسلام برگشتند و آنان را اهل رده یا مرتدان گویند. در آن بین پیغمبران دروغین چون مسیلمه کذاب و طلحه و سجاح ظهور کردند. ابوبکر با اعزام لشکرهایی به سرداری خالد بن ولید این فتنه ها را فرونشاند و دیگر باره وحدت اسلامی عربستان را برقرار ساخت<sup>۱</sup>.

۱- الکامل ابن اثیر ۲: ص ۳۳۶-۳۸۳؛ تاریخ الخلفاء تألیف سیوطی

در میان غنایمی که خالد از اهل رده گرفته و به مدینه برای ابوبکر فرستاده بود، دختر زیبایی از بنی حنیفه بود که یمان نام داشت. به قول میرخواند این دختر را ابوبکر به علی بخشید و وی مادر محمد بن حنیفه است. میرخواند گوید: از حضرت رسول روایت شده که به علی فرمود: «ستفح فی حصنک جاریة حنیفة فاذا اولدتها ولداً فسمه باسمی وکنه بکنیتی» ، یعنی «بزودی کنیزی حنیفی بهره تو خواهد شد اگر از تو پسری بزاید او را به نام و کنیه من نامگذاری کن»<sup>۱</sup>.

پس از کشته شدن عمر در سال ۲۳ هـ اختلاف دیگر درباره شورایی بود که عمر در هنگام مرگ خویش برای تعیین جانشین خود در باره آن وصیت کرده بود. این شورا مرکب از عبدالرحمن بن عوف، علی، عثمان، طلحه، زبیر، و سعد بن ابی وقاص بود. عمر وصیت کرد که این شورا ملزم است در ظرف سه روز جانشین او را با اکثریت آراء معین کند. اگر طرفین مساوی در رأی باشند ترجیح با دسته‌ای است که عبدالرحمن بن عوف در آن زمره باشد و دسته دیگر اگر تسلیم نشوند باید به قتل برسند. در این شورا به غیر از عبدالرحمن ابن عوف همه داوطلب خلافت بودند. دو روز مذاکره بدون اخذ نتیجه سپری شد. روز سوم عبدالرحمن که به سبب خویشاوندی باطناً طرفدار عثمان بود به هدستی سعد بن ابی وقاص از آن جمع اختیار گرفت که از علی و عثمان یکی را انتخاب کنند. ایشان به مسجد رفتند بعضی علی را پیشنهاد کردند و برخی عثمان را. در نتیجه بین بنی هاشم و بنی امیه گفتگو در گرفت. عبدالرحمن روی به علی کرده گفت آیا با من عهد میکنی که اگر خلیفه شوی به کتاب خدا و سنت رسول و ابوبکر و عمر رفتار کنی؟ علی گفت آری بقدر طاعت و استطاعت خود، و به روایتی علی پاسخ داد فقط به کتاب خدا و سنت رسول. سپس عبدالرحمن همین سوال را از عثمان کرد. وی گفت آری چنان کنم. عبدالرحمن دست خویش پیش آورده با عثمان بیعت کرد و او را بر منبر پیغمبر نشاند تا دیگران هم با او بیعت کردند.<sup>۲</sup>

۱- تاریخ روضة الصفا، میرخواند ج ۲ ص ۱۶۹.

۲- الکامل ابن اثیر ج ۳ ص ۶۵-۷۵؛ ملل و نحل شهرستانی طبع مصر

۱۹۴۸ ج ۱ ص ۱۸.

### خلافت عثمان :

عثمان در سال بیست و چهار هجری به خلافت نشست . وی ذوالنورین لقب داشت زیرا دو دختر رسول خدا رقیه و ام کلثوم را یکی پس از دیگری به زنی گرفته بود . در زمان او فتوحات اسلام توسعه یافت و اموال و غنائم بسیاری از اطراف و اکناف به بیت المال مسلمین سرازیر گشت . وی دست گرم برگشاد و خویشان اموی خود را از بیت المال مسلمین بهره مند ساخت . از اینجهت دیگر مسلمانان رنجیده خاطر شده و از وی ناراضی گشتند ، و ایراداتی بر او وارد ساختند که از جمله خطاهای زیر است :

یکی اینکه وی پسر عم خود مروان بن حکم را که داندۀ پیغمبر بود و او را « طریذ رسول الله » می گفتند و ابوبکر و عمر نیز او را تبعید کرده بودند . بخواند و به وی منصب دیوانی بخشید و او را مشیر و وزیر خود ساخت . و دختر خود را به وی داد ، و يك پنجم غنائم افریقا را که به دو بیست هزار دینار میرسید به او بخشید .

دیگر اینکه انگشتی رسول خدا را که در دست داشت از بی مبالائی در چاه اریس واقع در درمیلی مدینه انداخت . این انگشتی مهر رسول خدا بود که نامه ها و عهدنامه ها را با آن مهر می کرد ، و سه سطر کوتاه به این صورت بر آن نوشته شده بود : « محمد رسول الله » .

دیگر اینکه عبدالله بن سعد بن ابی سرح را که زمانی کاتب وحی بود ، سپس مرتد و مشرک شده و پیغمبر خون او را حلال ساخت در خانه خود پناه داد ، و به جای عمرو بن العاص به حکومت مصر رسانید ( ۲۷ هـ ) ، و وی را مامور فتح افریقا کرد . باید دانست که عبدالله بن سعد بن ابی سرح برادر رضاعی عثمان بود .

دیگر تبعید ابوذر غفاری که از اصحاب خاص رسول خدا است . باید دانست که معاویه بن ابوسفیان حاکم شام بر اثر ایراداتی که ابوذر به کارهای زشت او گرفته بود وی را برای تادیب به مدینه پیش عثمان فرستاد ، عثمان در سال سی هجری دستور داد که او را به ربه در سه میلی مدینه تبعید کنند ، و وی در همانجا تحت نظر بود تا اینکه به سال سی و دو هجری در آن قریه



درگذشت .

بصورت این خطاها مردم مدینه از او ناراضی شدند و حتی عایشه ام‌المومنین شدیداً از او انتقاد می‌کرد . در کوفه ناراضیان به‌گرد مالک بن اشتر نخعی فراهم آمدند . مالک بالشکریان خود به بهانه حج عمره به مدینه آمد و از طرف دیگر محمد بن ابی بکر که از جانب عثمان به جای عبدالله بن سعد بن ابی سرح به حکومت مصر تعیین شده و سپس به توطئه مروان از این منصب عزل گشته و حکم قتل او را داده بودند ، بالشکری به مدینه آمد . بنا به نوشته طبری و مورخان دیگر مانند ابن اثیر ، عبدالله بن سبأ که او را به نام مادرش عبدالله السوءاء می‌گفتند و اصلاً یهودی و از اهل یمن ، و سپس مسلمان شده بود ، در برانگیختن شورش برضد عثمان نقشی مهم داشت .

باری شورشیان در مدینه دور خانه عثمان را محاصره کردند و از او خواستند که از خلافت استعفا بدهد و مروان بن حکم را به ایشان تسلیم کند . چون عثمان حاضر به این کار نشد و در ضمن خبر آمد که وی از معاویه و ابن عامر دو حاکم خود در شام و بصره مدد خواسته است ، شورشیان او را مهلت نداده و برهام خانه وی بالارفتند و در حالیکه قرآن می‌خواند او را بکشتند ( ۱۸ ذی‌حجه سال ۳۵ هـ ) .

در مدنی که عثمان در محاصره شورشیان بود حضرت علی دو پسر خود حسن و حسین و غلامانش را با سلاح برای یاری به درخانه او فرستاده بود . حتی یکی از شورشیان تیری انداخت و حسن بن علی مختصر جراحاتی از آن برداشت . چون آب را بر او بسته بودند علی سه‌مشک آب بخانه او رسانید . بمحض اینکه علی از کشته شدن عثمان آگاه شد به خانه او آمد و از فرط خشم و اندوه حسن و حسین را یزد و محمد پسر طلحه و عبدالله پسر زبیر را که هر چهار مأمور حفاظت بودند دشنام داد . طلحه روی به علی کرده گفت ای ابوالحسن اینان را مزن و دشنام مده ، اگر عثمان مروان بن حکم را به مردم می‌سپرد هرگز کشته نمیشد . اما مروان بن حکم بطور ناشناس از همام خانه عثمان بگریخت ، و هر چه جستند او را نیافتند . جسد عثمان را شبانه به قبرستان بقیع در مدینه بردند

و به خاک سپردند.<sup>۱</sup>

### خلافت علی بن ابیطالب :

پس از قتل عثمان مسلمانان مدینه غلی را به خلافت نامزد کردند ، ولی وی زیرا این بار سنگین نمی رفت ، و از آن کار امتناع داشت و می گفت کسی دیگر را برگزینید و من وزارت را بر امارت ترجیح میدهم ، همانطور که در دوران خلافت خلفای سه گانه وزیر و مشیر ایشان بودم. با وجود اکراه و عدم تمایل او به این امر ، مسلمانان سخن از صلاح و مصاحبت اسلام گفته در جمعه هجدهم ذی حجه سال ۳۵ هـ به وی دست بیعت دادند. تنها سه تن علناً از بیعت علی سر باز زدند و آنان مروان بن حکم ، و سعید بن العاص ، و ولید بن عقبه بودند. ایشان عذر آورده گفتند که تو دوتن از پدران ما را در جنگ بدر کشته ای و پدر ولید بن عقبه را نیز دشنام داده ای و به عثمان عیب و خرده گرفته ای ، از اینرو ما با تو بیعت نمی کنیم. علی پاسخ داد آنچه که من در بدر کردم به امر خدا و رسول او بود. و در کشته شدن عثمان نیز دستی نداشته و از قاتلین وی بیزارم.

دیری نگذشت که بعضی از اصحاب پیغمبر مانند طلحه و زبیر و مغیره بن شعبه با علی ملاقاتهایی کرده و از او مناصب و مشاغلی خواستند که علی قبول درخواستهای نامشروع ایشان را برخلاف تقوی و مصلحت اسلام می دانست . گویند که طلحه و زبیر و صهیب و سلمه بن سلامه بن وقش ، و اسامه بن زید به اکراه با علی بن ابیطالب بیعت کرده بودند .

اما نعمان بن بشیر بن سعد که از انصار بود در خانه عثمان رفته و پیراهن خونین او را از زن وی بگرفت ، و به شام گریخته آنرا به معاویه داد . معاویه آن پیراهن خونین را که انگشتان عثمان بدان نقش بسته بود در مسجد دمشق آویخت و علی را مشول خون عثمان معرفی کرد. سپس عده ای از مهاجر و انصار به وی پیوستند و با معاویه در منتهم ساختن علی به قتل عثمان همداستان

۱- الکامل ابن اثیر ج ۳ ص ۸۸ ، ۱۱۳ ، ۱۳۳ ، ۱۵۴ ، ۱۸۰ ؛ سیوطی تاریخ الخلفا ص ۱۴۷-۱۶۵ ؛ الملل والنحل شهرستانی ج ۱ ص ۱۹-۲۱ ؛ دونلدسن ؛ تفهیم الشیعه طبع مصر ص ۴۱-۴۴ ؛ طبقات ابن سعد ج ۴ ص ۱۵ ؛ الايضاح لفضل بن شاذان ، طبع دانشگاه ، ص ۵۴-۵۵ .

گشتند، این فرقه را عثمانیه خواندند.

چون طلحه و زبیر از علی در گرفتن مناصب مایوس شدند، محرمانه نامه‌هایی به معاویه نوشته و مخالفت خود را با علی به وی اطلاع دادند. پس آنگاه به بهانه زیارت کعبه و حج عمره از علی اجازه گرفته به مکه رفتند. در آنجا از کینه عایشه نسبت به علی استفاده کرده او را که تا کنون از سخت‌ترین مخالفان عثمان بود در دشمنی با علی با خود همداستان کردند، و خون عثمان را بهانه ساخته مردم مکه را فریفته به خونخواهی از وی تحریض نمودند. عایشه یا ام‌المؤمنین رسماً مخالفت خود را در مکه با علی اظهار داشت و با طلحه و زبیر قصد عراق کرد. از مردم کوفه عده‌ای به ایشان پیوستند، و چون به بصره رسیدند شمار ایشان به سه هزار تن می‌رسید. آنان عثمان بن حنیف والی علی را در بصره که از انصار مدینه بود به خفت و خواری بیرون کردند، و بیت‌المال مسلمین را در آن شهر به یغما بردند. در این هنگام عده‌ای از اصحاب پیغمبر مانند سعد بن مالک که همان سعدوقاص باشد، و عبدالله بن عمر بن الخطاب، و محمد بن مسلمه انصاری، و اسامه بن زید، و احنف بن قیس تمیمی روش بی طرفانه‌ای در پیش گرفته، با وجودیعتی که با علی کرده بودند، خود را در این حوادث کنار کشیده از همراهی با علی و همچنین طرفداری از مخالفان او خودداری کردند. از اینجهت آنان را معتزله یعنی کناره‌گیران خواندند، که البته نباید به سبب شباهت اسمی، ایشان را با فرقه معتزله که بعدها در اسلام پیدا شدند، اشتباه کرد. علی با هفتصد تن از لشکریان خود از مدینه بیرون آمده در راه کوفه به بصره در محلی بنام ذیقار (که سابقاً در زمان خسرو پرویز بین سالهای ۶۰۴ و ۶۱۰ م در آن جنگی میان ایرانیان و بنی‌شیمان روی داده بود) فرود آمد، و در آنجا عده دیگری با حسن بن علی و یاسر به وی پیوستند. مخالفان نیز بدانجا آمده و جنگی در جمادی‌الآخر سال ۴۶ ه روی داد که به شکست لشکریان طلحه و زبیر انجامید. زبیر از میدان جنگ بیرون آمده و به سوی بیابان رفت، در راه مردی که نامش عمرو بن جرموز بود او را بکشت. طلحه نیز زخم مهلکی برداشت و در دم آخر به تیرمروان بن حکم که او را قاتل عثمان می‌دانست کشته شد. چون عایشه در این جنگ برهودجی سوار اشتر بود از این جهت این جنگ را جمل خواندند

زیرا جمل به زبان عربی به معنی اشتر است . علی عایشه را که از کرده خود پشیمان بود با برادرش محمد بن ابوبکر روانه مدینه کرد. با این فتح عراق و ولایات تابعه آن به دست علی افتاد، اما شام همچنان در دست معاویه بود .

اصحاب جمل پس از شکست از علی و کشته شدن طلحه و زبیر به شام نزد معاویه رفتند، و به گروه عثمانیه پیوستند سپس علی به دفع معاویه پرداخت و با لشکری بسوی شام رهسپار شد و در دشت صفین که در جنوب شهر رقه قرار دارد با لشکریان معاویه روبرو شد. این نبرد را جنگ صفین گویند. در این نبرد نزدیک به هزار تن از یاران پیغمبر که هفتاد تن ایشان از فاتحان جنگ بدر بودند در رکاب علی می جنگیدند (ذی حجه سال ۳۶ هـ).

پس از دو ماه متار که در صفر سال ۳۷ هـ جنگ بین طرفین آغاز شد ، چون معاویه خود را در برابر لشکریان علی ناتوان دید به تدبیر عمرو بن العاص امر داد تا پاره های قرآن را بر سر نیزه کردند و گفتند ما هر دو مسلمانیم و باید به حکمی که قرآن می کند راضی باشیم . این حيله سخت مؤثر افتاد و مردم ساده دل دست از جنگ کشیدند، و نصایح علی در ایشان تأثیر نکرد. چون کار بدینجا رسید اشعث بن قیس کندی که در باطن با علی میانه خوبی نداشت و با قبیله خود در لشکر علی حاضر بود دست از جنگ بکشید و پیشنهاد کرد که به سفارت نزد معاویه رود و تعیین کند که به چه شکل حکم قرآن را باید معلوم نمود. چون بازگشت گفت نظر آن است که هر يك از فریقین حکمی را تعیین کرده تا وظیفه مسلمانان را از روی قرآن بیان نمایند.

شامیان عمرو بن العاص را به داوری خود برگزیدند، عراقیان اشعث و ابوموسی اشعری را پیشنهاد کردند . چون بین ابوموسی اشعری و علی سابقه خصومت وجود داشت ، علی از وکالت دادن به وی خودداری کرد ، و عبدالله بن عباس و مالک اشتر را برای این کار پیشنهاد نمود، ولی مردم و قبیله اشعث اصرار کردند که جز ابوموسی کسی دیگر را نمی پذیرند. علی ناچار به حکمیت او تن در داد، قرار شد که در حکم (داوران) در ماه رمضان سال ۳۷ هـ در درمه الجندل ( که واحه ای در جوف السرحان بود ) حاضر شده و رای خود را بدهند . در هنگامی که علی از صفین به کوفه بازمی گشت عده ای از لشکریان او

سربه شورش برداشته، حکمیت را کاری برخلاف اسلام دانستند، و گفتند «لا حکم الا لله». ایشان را محکمه اولی نامند. گویند عروه بن حدیر، و یزید بن عاصم محاربی از پیشوایان ایشان بودند، و دوازده هزار تن از آنان از لشکر علی جدا شده به حروراء دهی نزدیک کوفه روی آوردند، و با علی آغاز به مخالفت کردند، از اینرو آنان را حروریه نامند. پیشوایان ایشان در آنجا عبدالله بن کواء یشکری، و عبدالله بن وهب راسبی، و حر قوص بن زهیر بجلی معروف به ذوالثدیه بودند. سپس به حال اجتماع از کوفه بیرون آمده به نهر روان در ناحیه‌ای بین بغداد و واسط رفتند و در آنجا مستقر گشتند، و از این زمان معروف به خوارج شدند (شوال سال ۴۷ هـ).

در برابر ایشان دسته دیگری بودند که بر اطاعت از علی پایدار ماندند و خوارج را در رفتاری که پیش گرفته بودند سرزنش و نکوهش می کردند، و ایشان را از آن روز شیعه یا پیروان علی خواندند.

در همین هنگام حکمین در دومة الجندل انجمنی کردند، طبق قراری که بسته بودند، علی عبدالله بن عباس را با چهارصد تن سوار به همراهی ابوموسی اشعری به آنجا فرستاده بود. پس از گفتگوی بسیار عمرو عاص که مردی محیل بود ابوموسی را بفریفت و گفت جهان اسلام از اختلاف بین علی و معاویه مضطرب و آشفته شده است، صلاح مسلمانان در این است که هر دوی ایشان را از امارت برکنار کنیم، و شخص ثالث و صالحی را برای این کار اختیار نمایم. ابوموسی از ساده دلی گفته‌های او را باور کرد، و بر این نهادند که هر يك به نوبت بر منبر رفته و موکل خود را خلع کند. چون ابوموسی مردی پیرو صالح خورده بود عمرو عاص به وی تعارف کرده گفت بهتر است که شما پیش از من که جوانترم بر منبر روید و موکل خود را عزل کنید، سپس من هم موکل خود را عزل می‌کنم. ابوموسی بر منبر رفت و گفت ما قرار گذاشته‌ایم که علی و معاویه را از خلافت و امارت خلع کنیم تا مردم برای خود خلیفه‌ای انتخاب نمایند و من اینک علی و معاویه را خلع می‌کنم. آنگاه عمرو عاص بر منبر رفت و گفت ای مردم شنیدید که وکیل علی چه گفت و صاحب خود را از خلافت عزل کرد، من هم صاحب او را خلع می‌کنم ولی معاویه را به خلافت تثبیت می‌نمایم.

گویند چون ابوموسی دانست فریب خورده به عمرو دشنام داد و به وی ناسزا گفت . اما بعضی عقیده دارند که عمرو عاص و ابوموسی اشعری برضد علی با یکدیگر ساخته بودند .

نتیجه این حکمیت و داوری جز اختلاف بین مسلمین نبود زیرا پس از ناکثین یعنی عهدشکنان که اصحاب جمل بودند ، قاسطین که بازگردندگان از حقیق و همان لشکریان نیمه راه او در جنگ صفین بشمار میرفتند ، گروه مارقین که همان خوارج جنگ نهروان باشند ، بوجود آمدند . علی در نهروان با مارقین بجنگید و هزار و هشتصد تن از آنان را به قتل رسانید ( ۹ صفر سال ۳۸ هـ ) . این حدیث از آن حضرت درباره جنگ با مخالفان آمده است : «أمرت بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین» ، یعنی « به جنگ با ناکثان و فاسقان و مارقان مامور گشتم » . باری همان اشعث بن قیس ، و مسعود بن فدکی تمیمی ، وزید بن حصین طائی و دیگران که علی را وادار به قبول حکمیت کرده بودند ، خود بر او ابراد گرفته که چرا بایستی به داوری راضی شده باشی که به چنین نتیجه ای منتهی شود . علی گفت من راضی به حکمیت نبودم شما مرا بدین کار اجبار کردید . گفتند مگر تو امام نیستی . گفت چرا . گفتند اگر امام بودی میخواستی به امامت خود اجتهاد کنی و اصرار مارا نپذیری .

در جنگ با مارقین طرفداران علی آنچنان از خود شجاعت نشان دادند که کسی را جز ده تن از آنان زنده نگذاشتند و ایشان به اطراف و اکناف بلاد اسلام پراکنده شده و با تبلیغات زهر آگین خویش فرقه شمشیرزن و کینه توز و خونریزی را بنام خوارج تشکیل دادند .

معاویه پس از بازگشت به شام آغاز به تحریک در دستگاه بلاد اسلامی کرد مالک اشتر را که علی به حکومت مصر گسیل داشته بود به وسایلی در راه زهر داده بکشت ، و محمد بن ابوبکر را که علی پس از مالک وی را به حکومت مصر فرستاده بود نیز در راه به حيله به قتل رسانید ، و سپس عمرو عاص بدون هیچ منازعی بر مصر دست یافت و دیگر پاره حکمران آن ایالت گردید .

معاویه در شام بدون آنکه مسلمانان او را به خلافت برگزیده باشند دعوی جانشینی رسول خدا می کرد . علی (ع) در نامه هایی که به وی می نوشت او را

از این کار بر حذر می‌داشت و تذکر می‌داد که خلافت او بدون شورای مهاجرین و انصار درست نیست، زیرا همچنان که مسلمانان به ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند مرا نیز پس از شورا به خلافت برداشتند. خلافت کسی درست است که مسلمانان بر بیعت او فراهم آیند و وی را امام خویش بخوانند و این امر است که موجب رضای خداوند خواهد بود.<sup>۱</sup>

بر اثر تحریکات معاویه در شهرهای عراق قتل و غارت بالا گرفت و امنیت از بلاد اسلام رخت برپست. علی هر چه می‌کوشید که مردم کوفه را به جنگ با معاویه راضی کند و لشکری به سر کوبی او روان دارد موفق نمی‌گشت و کوفیان بی‌وفای او حاضر به جنگ و دفاع از حیثیت اسلام نبودند. در همین موقع بود که واقعه شوم شهادت علی اتفاق افتاد.

به قول مسعودی در سال ۴۰ هـ عده‌ای از خوارج در مکه گرد آمده گفتند که چون باعث فتنه و جنگ در اسلام علی و معاویه و عمرو عاص هستند، از اینرو باید آنان را از میان برداشت. از این جهت سه تن بنام حجاج بن عبدالله صریعی ملقب به برك، و زاویه بنده آزاد کرده بنی‌عنبر، و عبدالرحمن بن ملجم داوطلب شدند تا معاویه و عمرو عاص و علی را در شب موعودی به قتل رسانند. آن دو تن که بر سر معاویه و عمرو رفته بودند به مقصود خود نرسیدند، و در کار ماموریت خویش موفق نشدند. ولی سومین که عبدالرحمن بن ملجم مرادی بود در کوفه بر سر راه علی به مسجد در کمین نشست و با شمشیری فرق آن حضرت را بشکافت (۱۹ رمضان سال ۴۰ هـ) و به قول مورخان شیعه آن ضربه در حال سجده بفرق آن حضرت فرود آمد و در بیست و یکم همان ماه علی از آن زخم درگذشت و به شهادت رسید. گویند چون عبدالرحمن بن ملجم به کوفه در آمد به نزد قطام دختر عمویش رفت و از او خواستگاری کرد. قطام گفت میدانی که علی پدر مرا در جنگ نهران کشته است. من به زنی تو در نمی‌آیم مگر اینکه علی را به قتل برسانی، و این یکی از علل ترغیب او به قتل علی بود.

علی در هنگام وفات شصت و سه تا شصت و پنج سال داشت. حسن و حسین و عبدالله بن جعفر او را غسل دادند و پسرش حسن بر او نماز خواند و

۱- نهج البلاغه، طبع مصر، به تصحیح محمد عبده ج ۳ ص ۸.

ازیم دشمنان جسد مبارکش را شبانه به خاک سپردند .

در مدفن او بین مورخان سنت و جماعت اختلاف است . به قول سیوطی گویند قبر علی را از برای اینکه مبادا خوارج آنرا نبش کرده جسدش را بیرون آورند ، از مردم پنهان کردند ، و نیز گویند دوبار قبر او را از جایی به جایی تغییر دادند . بعضی گویند جسد او را با شتری به مدینه فرستادند تا در کنار رسول خدا به خاک سپرده شود ، ولی شتر در راه گم شد و ندانستند کجا رفت . برخی گویند که آن شتر را بنی طی گرفته و جسد آن حضرت را به خاک سپردند . مسعودی با اختلاف اقوال گوید که او را در رجه در قصر خلافت در کوفه و به قولی در مسجد کوفه و یا در النری ( نجف ) دفن کردند . ولی علما و مورخان شیعه بر این سخن متفقند که جسد آن حضرت را در نجف اشرف یعنی همین جایی که زیارتگاه است به خاک سپردند و مسلم همین است .

اما قاتل او عبدالرحمن بن ملجم را با آنکه علی علیه السلام سفارش کرده بود او را بایک ضربت قصاص کنند ، شیعیان از فرط خشم دست و پای او را بریدند ، و جسدش را بسوزانیدند .

در باره شمایل حضرت امیرالمؤمنین علی مسعودی و دیگران نوشته اند که وی مردی گندمگون و بزرگ شکم با سری بی موی بود ، از اینجهت او را «الانزع البطین» یا «الاصلع البطین» می خواندند . قامتی متوسط و شانه ای فراخ و بازوانی پیچیده و سطر و چشمانی سیاه و درشت و ساقهایی باریک و چهره ای دلنواز داشت . موی سر و ریش او سفید بود ، و ریش وی تمام سینه او را فرومی پوشاند ، غالباً متبسم و خندان بود . مسعودی گوید در آن گاه که درمی گذشت سیم و زری از خود نگذاشت و جز هفتصد درهم از مال دنیا چیزی نداشت ، برخی گفته اند که تنها دو بست و پنجاه درهم و یک مصحف و شمشیرش را برای اهل و عیال خود به میراث گذاشت . نقش خاتم او «الملك لله» بود و چهار سال و نه ماه و هشت روز خلافت کرد . دیر و کاتبش عیدالله بن ابی رافع غلام آزاد کرده رسول خدا و قاضیش «شریح» و دربانش «قنبر» بود ،



و بازده پسر داشت<sup>۱</sup>.

### خلافت حسن بن علی :

پس از رحلت علی (ع) شیعیان کوفه با پسر او حسن بن علی بیعت کردند. حسن چون به خلافت نشست لشکری به سرداری قیس بن سعد انصاری که شمار ایشان به دو ازرده هزار تن می رسید به جنگ معاویه فرستاد، و خود به تیسفون (مدائن کسری) درآمد، و معاویه نیز در نزدیکی موصل اردو زد. هنوز جنگی روی نداده بود که در لشکر حسن بن علی کسی ندادرداد که قیس بن سعد کشته شده بگریزد. با شنیدن این بانگ مردم بر هم ریخته و جمعی سرا پرده حسن را غارت کردند و حتی فرش زیر پای او را کشیدند. چون حسن به مظلّم سابط مدائن رسید یکی از کسانی که تمایل به خوارج داشت و نامش جراح بن قبیعه بود خنجر بران آن حضرت زد و او را مجروح ساخت. با این وضع مسلم شد که با چنین مردمی به جنگ معاویه و لشکر منظم او رفتن صحیح نیست. بدینجهت با معاویه وارد مکاتبه و مذاکره صلح شد. نتیجه گفتگو بدین انجامید که حسن موجودی بیت المال کوفه را بردارد و با خراج دارا بگردد که از شهرهای فارس است اعاشه کند و از کارکناره گیری نماید. معاویه نیز تعهد کرد که نام علی را پیش حسن به زشتی نبرند و به او دشنام ندهند و نیز قرار گذاشت که یک میلیون درهم برای برادرش حسین بن علی بفرستد و بنی هاشم را در عطا و پیشکشها بر بنی عبدشمس برتری دهد. حسن پس از پنج ماه و نیم از خلافت

۱- الکامل ابن اثیر ص ۱۹۰ - ۱۹۴ ، ۲۲۱ - ۲۶۰ ، ۲۷۶ - ۳۱۵ .  
 ۳۲۶ - ۳۴۸ ، ۳۵۲ - ۳۷۲ ، ۳۸۷ - ۳۹۶ ، تاریخ الخلفاء سیوطی ۱۶۶ - ۱۸۷ ؛  
 الفرق بین الفرق بغدادی ص ۴۶ ؛ ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۱ - ۲۳ ؛ مروج  
 الذهب مسعودی ج ۴ ص ۴۳۴ ؛ تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۵۴ - ۱۹۰ ؛  
 سفینة البحار ج ۲ ص ۲۲۹ - ۲۳۳ . التنبیه والاشراف مسعودی چاپ بغداد ص  
 ۲۵۵ - ۲۶۰ .

H. Lammens L' Islam Croyances et institutions  
 Beytouth, 1943, P. 32-46; H. Massè, L: Islam: Paris:1952

کناره گرفت و با اهل بیت خود به مدینه رفت و معاویه به خلافت نشست ،  
(۴۱-۵۶۰) .

اما اهل بصره از دادن خراج دارا بگرد به حسن بن علی ممانعت کرده  
گفتند که آن غنیمت ما است و به هیچکس نخواهیم داد . پس از چندی حسن بن  
علی به تحریک معاویه در سال ۴۹ هـ به دست یکی از زنان خود به نام جمده  
دخت اشعث بن قیس در مدینه مسموم گشته رحلت فرمود و آن حضرت را در کنار  
مادرش فاطمه زهرا در گورستان بقیع به خاک سپردند .<sup>۱</sup>

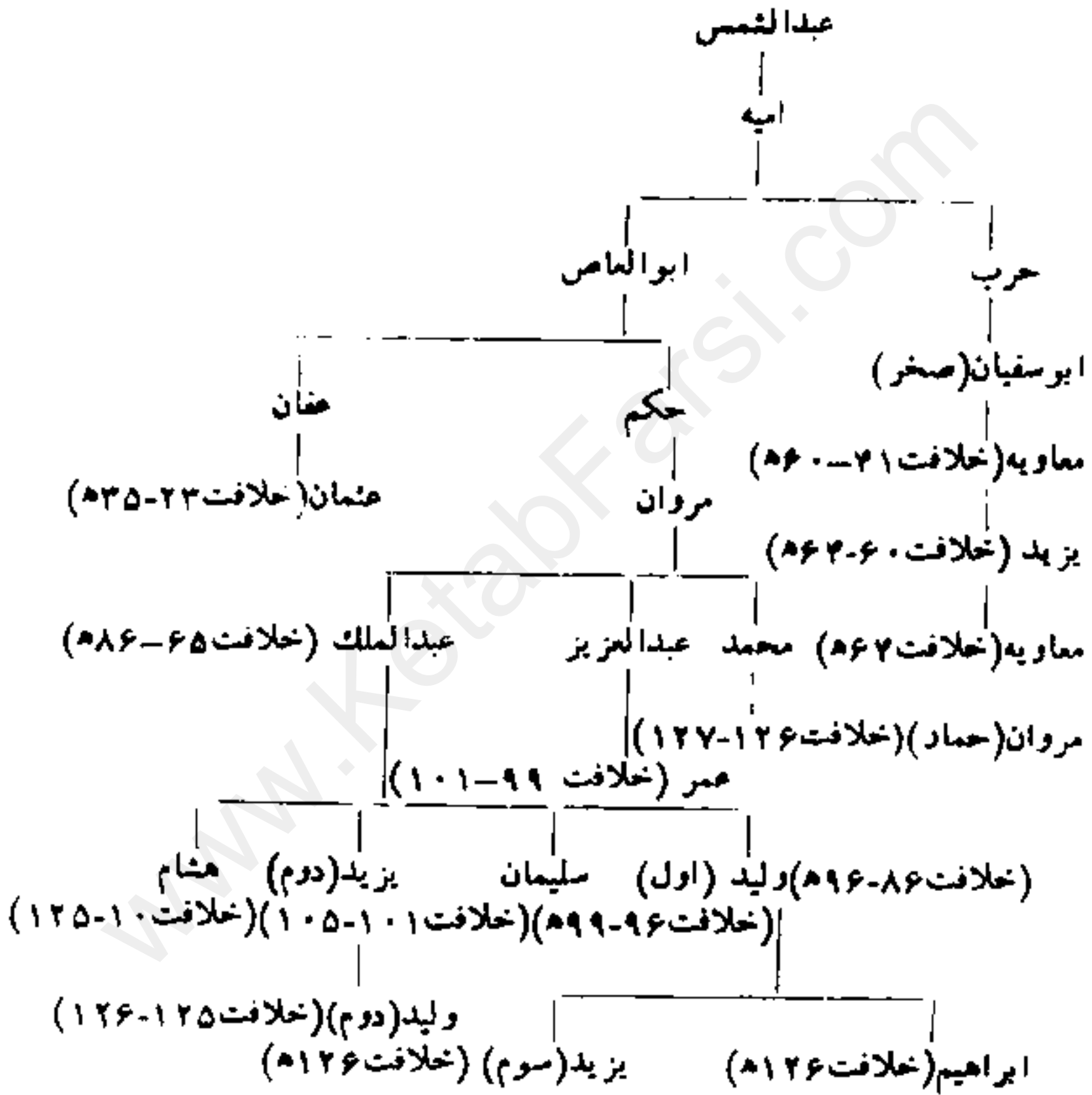
### رفتار بنی امیه با شیعه :

معاویه همچنان خون عثمان را بهانه کرده و علی را مسئول قتل اومی دانست  
و بر خلاف قرارداد صلحی که با حسن بن علی بسته بود دستور داد علی را  
بر منبرها دشنام دهند، و برای توهین به وی او را با کنبه «ابو تراب» سب می کردند،  
غافل از اینکه این کنبه را رسول خدا به آن حضرت داده بود . معاویه پس از  
ثابت کردن برادری خود با زیاد که وی را به جهت روسپی بودن مادرش سمیه،  
زیاد بن ابیه می خواندند و از آن پس زیاد بن ابوسفیان نام گرفت او را بر عراق  
بگماشت . زیاد که سابقاً از عمال و طرفداران علی بود و شیعیان آن حضرت را  
به خوبی می شناخت ، حق نمک علی را فراموش کرده برای جلب رضایت  
برادرش معاویه هواخواهان آن حضرت را به سختی تعقیب نموده و آنان را مورد  
شکنجه و آزار و کشتار قرار میداد . معاویه دستور داد هر که دوستدار علی باشد  
نامش از دیوان عطا و سهمیه مسلمانان از بیت المال حذف شود و مورد شکنجه و آزار  
قرار گیرد و خانه اش ویران گردد . معاویه و جانشینان او چنان تبلیغات زهر آگینی  
بر علیه علی کرده بودند که مردم نا آگاه که علی را نمی شناختند گمان می کردند  
که ابو تراب گردنکشی از ماجراجویان و یا راهزنان بوده است . از این جهت  
چون عمر بن عبدالعزیز فرمان به موقوف کردن لعن بر علی را داد مردم حران

۱- ابن اثیر ، الکمل فی التاریخ ، طبع بیروت ، ج ۳ ص ۴۰۲-۴۰۷ .

۴۶۰ ، مروج الذهب مسعودی ج ۵ ص ۳ ، تاریخ یعقوبی طبع لندن ج ۲ ، ص

## شجره نسب بنی امیه



فریاد بر آوردند « نمازی که در آن لمن بر علی نباشد درست نیست»<sup>۱</sup>.  
 مسعودی فهرستی از نام علویانی که از طرف بنی امیه به هلاکت رسیده‌اند  
 در کتاب خود داده است<sup>۲</sup>. به قول دوزی پیروزی بنی امیه در حقیقت پیروزی  
 دسته‌ای بود که قلباً با اسلام دشمنی داشتند و با زر و زور و حيله خلافت پیغمبر را  
 غصب کردند و آن مقام را در خانواده خود موروثی ساختند، تشکیل امپراطوری  
 و سلطنت دادند<sup>۳</sup>.

دیگر از مظالم بنی امیه بر شیعه آن بود که چون عبیدالله بن زیاد بر مسلم بن  
 عقیل دست یافت هر کسی را که گمان می‌برد از شیعیان و هواخواهان علی است  
 او را به زندان می‌افکند تا زندانهای او از شیعیان علی پرشد، و دوازده هزار تن  
 از شیعیان در زندان او بودند که عده زیادی از بزرگان شیعه مانند مختار بن  
 ابوعبید ثقفی، و سلیمان بن صرد خزاعی، و مسیب بن نجبه، و رفاعه بن شداد،  
 و ابراهیم بن مالک اشتر تا پس از شهادت حضرت حسین و عزل عبیدالله بن  
 زیاد در آن زندان بصری بردند.

همچنین ابن زیاد گروهی از شیعه را که سرآمده‌ایشان میثم تمار بود به دار  
 آویخت. وی دستور به بریدن دست و پای میثم داد و در آن حال او همچنان  
 به ذکر فضائل علی مشغول بود. سپس امر داد که زبان وی را ببرند و شکم او را  
 بشکافند و در آن حال ببرد. در عصر بنی امیه، علویان آنقدر به تنگی معیشت و  
 فقر گرفتار شدند که حتی از گرسنگی بمردند.

چون حجاج از طرف عبدالملک بن مروان به فرمانروایی عراق رسید.  
 به اندک گمانی شیعیان را می‌کشت، بطوریکه متهمان زندیق و کافر خواندن  
 خود را از بیم حجاج بر شیعه علی بودن ترجیح میدادند. حتی زهاد و عباد از بیم

۱- الکامل ابن اثیر ج ۳، ص ۴۲۲-۴۲۳-۴۴۱-۴۴۵-۴۴۷-۴۵۰.

الدكتور كامل مصطفى الشبيبي، الصلة بين التصوف والتشيع ص ۸۴-۸۵؛ الدجات  
 الرفيعة ص ۵۰۳.

۲- مروج الذهب ج ۷ ص ۴۰۴.

۳- ادوارد براون، تاريخ ادبي ايران ترجمه علي پاشا صالح ج ۱.

ص ۳۳۰.

حجاج و به امید تقرب به وی تظاهر به بغض و دشمنی با علی می کردند . گویند روزی جد اصمعی به نزد حجاج آمده فریاد بر آورد ای امیر پدر و کسان من مرا عاق کرده و نامم را علی گذاشته اند ، و من مردی بی چیز و فقیرم و محتاج و نیازمند به بخشش و کرم امیر هستم . حجاج بخندید و گفت چیز خوبی را دست آویز قراردادی ، ترا از فلان محل مورد عطای خود فرار میدهم .

### شهادت حسین بن علی و واقعه کربلاء :

پس از معاویه پسرش یزید به خلافت نشست ( ۶۰-۶۴ هـ ) ، وی جوانی فاسق و فاجر بود . چون در هنگام بیعتی که پدرش برای او گرفت چهارتن از بزرگان اسلام : حسین بن علی ، و عبدالله بن عمر ، و عبدالرحمن بن ابی بکر ، و عبدالله بن زبیر به وی بیعت نکرده بودند در آغاز خلافت بر آن شد که آن چهارتن را به بیعت خود در آورد ولی موفق نگشت . مسلمانان که سالخوردهگان ایشان هنوز عصر تقوای رسول خدا و خلفای راشدین را به خاطر داشتند از خلافت این جوان هوسباز و ته کار راضی نبودند ، از اینجهت مردم کوفه که بیشتر شیعه و پیروان علی بن ابیطالب بودند نامه هایی به حسین بن علی نوشته و با اعزام رسولانی او را از مدینه به کوفه طلب کردند ، و به آن حضرت وعده یاری و جان فشانی دادند . امام حسین ، پسرعم خود مسلم بن عقبل را برای تحقیق احوال مردم به کوفه فرستاد . مسلم در آغاز پیشرفت بسیاری داشت و گروه زیادی به یاری حسین با او بیعت کردند ، اما بزودی یزید ، عیدالله بن زیاد را که والی بصره بود به کوفه گسیل داشت ، عیدالله باحیله و تزویز مسلم بن عقبل و حامی او هانی بن عروه را بکشت . حسین که از اوضاع کوفه خبری نداشت بر اثر نامه هایی که قبلا مسلم با و نوشته بود با اهل و عیال خود از مدینه بیرون آمد و پس از زیارت خانه کعبه به کوفه رهسپار شد . چون به نزدیک آن شهر رسید . حربن یزید ریاحی از طرف عیدالله بن زیاد به جلو گیری او آمد ، ولی چون مظلومیت حسین را دید خود به تنهایی به وی پیوست ، سپس عمر بن سعد بن

۱- تاریخ الشیعه تألیف محمدحسین المظفری . ص ۳۴ ، ۴۰ : الدرجات

ابی وقاص بالشکری گران که برای حکومت ری می‌رفت ، از طرف عیدالله که حکومت عراقین را داشت مامور قلع و قمع حسین و اصحاب او شد . حسین چون نفاق اهل کوفه را دید ناچار رضا به قضاى الهی داد و مانند همه مردان بزرگ جهان مرگ با شرافت را برزندگانی به ذلت ترجیح نهاد ، و با هفتاد و دوتن از فرزندان و نزدیکانش به شهادت رسید . این واقعه غم‌انگیز در کربلاء در نزدیکی بابل قدیم و در کنار رود فرات واقع شد (دهم محرم سال ۶۱ هجری، مطابق با دهم اکتبر سال ۶۸۰ و هجدهم مهرماه سال ۵۸ شمسی) . به قول الفخری محققاً فاجعه‌ای ننگین تر از شهادت امام حسین در اسلام روی نداده است .

در واقعه کربلا امویان چنان کشتاری شنیع مرتکب شدند و چندان اسیران را شکنجه و آزار دادند که از شنیدن آن فجایع هول‌انگیز شنونده را لرزه بر اندام می‌افتد .

در واقعه خونین کربلاء پنج تن از نزدیکان حضرت حسین بن علی از قتل‌عام نجات یافتند و آنان : حضرت علی بن الحسین زین العابدین، و برادرش همر، و دو خواهرش ام کلثوم و سکینه و عمه او حضرت زینب بودند . گویند که سن علی اصغر در آن‌گاه بالغ بر بیست و سه سال بود ، و حضرت زین العابدین به سبب بیماری و بستری بودن در جنگ شرکت نکرد ، و از کشته شدن نجات یافت . برادرش عمر چهار ساله بود . این پنج تن را به نزد عیدالله بن زیاد به کوفه فرستادند و او ایشان را به اسارت به شام روان ساخت . پس از خطبه معروف حضرت زینب در مجلس یزید ، آن پنج تن را به امر یزید به مدینه فرستادند . درباره فرجام سر حضرت حسین بن علی اختلاف است . ابن خلکان گوید که پیش از آنکه آنرا به مصر ببرند در عسقلان در نزدیکی دمشق به خاک سپردند ، و نازمان ابن بطوطه آن محل زیارتگاه شیعیان بوده است . در قاهره مسجدی وجود دارد که آنرا جامع الحسین خوانند ، گویند که سر حضرت حسین بن علی در آنجا است ، و زیارتگاه مردم است .

۱- الکامل ابن اثیر ج ۴ ص ۱۹-۹۴ : مروج الذهب ج ۵ ص ۱۲۷ :

تاریخ یعقوبی طبع لیدن ج ۲ ص ۲۲۸ .

بعضی از شیعیان معتقدند که سرانجام سر حضرت حسین بن علی را برخی از شیعیان او به کربلا آورده و در آنجا نزدیک جسد آن حضرت به خاک سپردند.<sup>۱</sup>

### فرق اسلام

فرقه‌هایی که در اسلام پدید آمدند نخست احزاب و دسته‌های سیاسی بودند که بتدریج به فرق مذهبی تبدیل گشتند. قدیمترین این فرق، فرقه عثمانیه یعنی انتقامجویان از خون عثمان و فرقه شیعه یعنی طرفداران علی بن ابیطالب، و خوارج و مرجئه بودند، و سپس فرقه‌هایی کلامی چون قدریه، معتزله، و جبریه، و اشاعره در اسلام پدید آمدند. شهرستانی اختلافات کلامی اسلام را بر چهار اصل: اثبات و نفی صفات الهی، جبر و قدر، عقائد و اعمال، عقل و نقل قرارداد است.<sup>۲</sup>

### خوارج :

خوارج خود را شراة می‌خواندند که به معنی فروشندهگان، و مفرد آن شاری است و این عنوان را از آن رو اختیار کردند که جان خویش را برای پاداش اخروی فدا می‌نمودند. این نام مأخوذ از آیه: «ومن الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله»<sup>۳</sup>، یعنی «از مردم کسانی هستند که نفس خود را به جهت خوشنودی خداوند می‌فروشند [و در راه او فدا می‌سازند]» و نیز آیه «ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون»<sup>۴</sup> یعنی «همانا خداوند از مؤمنان نفسها و اموال ایشان را بخرید و به جای آن به ایشان بهشت را داد، تا در راه خدا بجنگند و بکشند و کشته شوند» است. برونو (Brünnow) در صفحه ۲۸ رساله خود درباره خوارج می‌نویسد

۱- طبقات ابن سعد ج ۵، ص ۱۵۶؛ اخبار الطوال دینوری ص ۲۷۰؛ دونالدسن، عقیده شیعه، ص ۱۰۰، ۱۱۴.

۲- شبلی نعمان، علم کلام جدید، ج ۱ ص ۱۶۱.

۳- قرآن سوره دوم (البقرة) آیه ۲۰۱.

۴- قرآن سوره نهم (التوبة) آیه ۱۱۲.

این که گفته اند لقب خوارج را دشمنان شان به آن گروه داده اند درست نیست ، زیرا این عنوان به معنی تمرد و عصیان در مورد ایشان نبوده است ، و این کلمه مانند لفظ مهاجرین مراد کسانی است که در راه خدا جلاء وطن نموده و دور از خانه و کاشانه زندگی کردند و آن ماخوذ است از آیه: «ومن یخرج من بینه مهاجراً الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله» ، یعنی «هر که از خانه خود برای خدا و رسولش بیرون رود و سپس او را مرگ در یابد به تحقیق خداوند او را پاداش خواهد داد»<sup>۱</sup>.

خوارج علی و عثمان و معاویه و حکمین را کافر می دانستند. آنان می گفتند که خلیفه و جانشین پیغمبر لازم نیست که عرب و از قبیله قریش باشد، و خلافت غیر عرب و حتی غلامان را هم جایز می دانستند، به شرط آنکه او شخصی با تقوی و شمشیر زن و عادل باشد. بعضی از فرق ایشان مانند شیبیه در خلافت فرقی بین جنس زن و مرد نمی گذاشتند، و امامت زنان را نیز جایز می دانستند. خوارج اهل گناهان کبیره را کافر می شمردند و ریختن خونشان را مباح می دانستند. ایشان نکاح با زنان و دختران و فرقه هایی را که از آنان تبری می جستند جایز نمی شمردند، و خروج با امامان خود را بر ضد کافران و منافقان واجب می دانستند. بعضی از فرق ایشان خودداری کنندگان از جنگ را ولو اینکه طرفدار آنان باشند کافر می شمردند. خوارج دشمنان آشتی ناپذیر بنی امیه. و زمین داران بزرگ، و مخالف وجود املاک خصوصی بودند. ایشان اصل مخلوق بودن قرآن را قبول نداشتند و بعضی از فرق آن چون عجارده ، سوره یوسف را جزو قرآن نمی دانستند و می گفتند که آن داستانی عشقی است و چنین داستانی نمی بایستی جزء قرآن باشد. فرق معروف خوارج از این قرارند: ازارقه ، پیروان ابوداود نافع بن ازرق. نجدات، پیروان نجدة بن عامر حنفی. بیهسیه ، پیروان ابویبیس هیصم بن جابر. عجسارده ، پیروان عبدالکریم بن عجرد. اباضیه ، پیروان عبدالله بن اباض. صفریه ، پیروان زیاد بن اصغر. شیبیه ، پیروان شیب بن یزید شیبانی که پس

۱- قرآن سوره چهارم (النساء) آیه ۱۰۱.

۲- تاریخ ادبی ایران، تألیف ادوارد براون ج ۱ ص ۳۲۴-۳۲۵.



از وی پیروانش با غزاله مادر او به امامت بیعت کردند<sup>۱</sup>.

### شیعه :

شیعه کسانی هستند که از علی پیروی کرده و چه از روی نص جلی و یا خفی قائل به امامت او پس از رسول خدا شدند ، و گویند که امامت از خاندان او بیرون نخواهد رفت ، و اگر امامت گاهی از دست ایشان خارج شده باشد ، با به سبب ظلم غاصبان یا تقیه امامان از دشمنان بسوده است . گویند که امامت قضیه ای مصلحتی و امری سیاسی نیست که به اختیار و تعیین امت باشد ، بلکه آن قضیه ای اصولی است که رکن و پایه دین به شمار میرود ، و بر پیغمبر جایز نبوده که از آن امر غفلت ورزد و یا تعیین امام را به عامه مردم تفویض کرده باشد .

جاحظ می نویسد که در صدر اسلام جز به کسی که علی را بر عثمان مقدم می داشت شیعی نمی گفتند ، از این جهت اصطلاح شیعی و عثمانی در آن روزگار معمول شد ، و شیعی کسی بود که علی را بر عثمان مقدم می داشت ، و عثمانی کسی بود که عثمان را از علی برتر می دانست . مثلاً واصل بن عطاء پیشوای معتزله منسوب به تشیع بود زیرا علی را بر عثمان مقدم می شمرد<sup>۲</sup>.

ابن خلدون در مقدمه خود می نویسد که شیعه در لغت به معنی پیروان و هوخواهان هستند ، و در اصطلاح فقیهان و متکلمان اسلام بر پیروان علی بن ابیطالب و فرزندان او اطلاق می شود<sup>۳</sup>.

درباره تسمیه پیروان علی به شیعه اختلاف است . ابن حزم اندلسی می گوید که این اصطلاح از سال سی و پنج هجری بر آن فرقه اطلاق شد ، و آن پس از کشته شدن عثمان بود . محمد بن اسحاق الندیم در کتاب الفهرست

۱- دکتر مشکور، تاریخ مذاهب اسلام ص ۴۱-۱۷۱ ملل و نعل شهرستانی، هرح احمد فهمی محمد، قاهره ۱۹۴۸، ص ۱۷۰-۱۲۲۲ پطروشفسکی، اسلام در ایران ، ترجمه کریم کشاورز ، ص ۵۸-۱۶۷ الايضاح لفضل بن شاذان ، ص ۴۸-۵۰ .

۲- رکن، کتاب المقالات و الفرق ص ۱۵۴ .

۳- مقدمه ابن خلدون ص ۱۳۸ .